

لقمان را گفتند: «ادب از که آموختی؟»

گفت: «از بی‌ادبان، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم.»

به لقمان گفتند: «از چه کسی ادب را یاد گرفتی؟»

پاسخ داد: «از بی‌ادبان یاد گرفتم، هر چیزی که در رفتار آن‌ها به نظرم بد و زشت آمد، از انجام دادن آن دوری کردم.»

مُشک آن است که خود ببوید؛ نه آنکه عطّار بگوید. دانا چون طَبله‌ی عطّار است، خاموش و هنرنمای و نادان چون طبل غازی، بلند آواز و میان تهی.

مشک خوب و خالص آن است که خودش بوی خوش داشته باشد، نه این که فقط عطار از بوی آن تعریف کند. فرد دانا مانند صندوقچه‌ی عطار است، ساکت و پر از حسن و خوبی (صندوقچه‌ی عطار پر از عطر است و بو دارند و نیاز به تعریف از آن‌ها نیست.) و نادان مانند طبل جنگی، صدایش بلند است اما درونش خالی است. (یعنی انسان نادان، علم و دانش ندارد و فقط حرف می‌زند، بی هیچ دانش و فهمی.)

گلستان سعدی

پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی

ناپسند: بد
عطار: عطر فروش
نادان: جاهل
بلندآواز: دارای صدای بلند

پرهیز کردم: دوری کردم
طبله: صندوقچه
طبل غازی: طبل جنگی
تهی: خالی

مشک: ماده روغنی خوشبو
هنرنمای: دارای هنر
غازی: جنگجو